

کارشناس در این زمینه تا چه حد تنهایی و تفکر در بخش های مختلف طبیعت را در تعالی روح انسانی مانند اینانلو دخیل می دانید؟ آن میزان از تعالی که موجب می شود اینانلو با احساس درد در سینه و سر که این روزها در خیلی ها عادی است و کمتر کسی را به یاد مرگ می اندازد، با حسرت از همه هلال های ماهی که در زندگی اش دیده یاد کند و با قاطعیت از اینکه ماه دیگر برایش طلوع نخواهد کرد صحبت کند و به نوعی برای فرزندانش وصیت نامه بنویسد؟

جهانشاهی: حس مرگ اندیشی و زوال به نظر در این سالهای آخر با اینانلو یگانه تر و به گونه ای هم خانه بوده است و می بینیم در یکی از لذت بخش ترین تصاویر زندگی خویش و در قاب زیبایی شب: هلال نقره ای اول ماه، باد ملایم "مه"، دشت سراسر آب و پرواز سبک مرغابیان و رقص آهنگین خوتکاها، یاد سرهنگ همینگوی را با خود دارد. تمام این اشاره ها برای اینانلو معنی و مفهوم دارند. دریافتن و درک لحظه ها و آن چیزهایی که شاید کمتر به آن توجه می شود. ارتباط با محیط پیرامون و رمز و راز طبیعت برای اینانلو خوانش کتابی بود که پایان نداشت و همواره فصل هایش زیباتر ادامه پیدا می کرد. پشت آن چهره به شدت مردانه و گاه سخت آن مرد مردی دیگر بود که هرگز از عاطفه و حس غنایی تهی نبوده او چون طبیعت سیر تکاملی خود را طی کرد و کمتر از گذشته خود و آنچه که نکرده بود گلایه داشت و حسرتی به لب نداشت مگر از هلال های ماهی که در زندگی اش دیده بود هلال هایی که نمادی از یگانگی روح آن مرد با طبیعت هستند و به زیبایی پایان این لذت عمیق را با تعبیر غروب همیشگی ماه به وادیه تاریخ خویش می سپارد.

خسروی: به نظر می رسد اینانلویی که جهت تهیه مستند قدم به گنم پلنگ می گذاشت، شبها در آبخشور حیوانات وحشی در یک چادر و به امید گرفتن تصویری تازه از آنها می خوابید، بی واهمه به دل طبیعت ناشناخته می زد، از یک چیز می ترسد و آن هم پیری است. پیری نه به معنای مرحله ای نزدیک به مرگ که به معنای مرحله ای از سستی و زوال. با مرگ محمد علی اینانلو فوراً یاد شعر عقاب دکتر خانلری افتادم و برای چند دهه همین بار همین چند روز پیش این شاهکار ادبیات فارسی را مرور کردم. شما که اینانلو را از نزدیک می شناختید، این ترس را چگونه تفسیر می کنید؟

جهانشاهی: در لابه لای سخنان و اشاراتی که داشتیم سیر حرکتی محمد علی اینانلو را از نگاه یک دوست ده ساله مرور کردیم مردی که با ایمان و اعتقاد به طبیعت و طبیعت دوستی از پس همه حاشیه ها گذر کرد و با عشق به جغرافیای میهن خود بار سنگینی را بر دوش کشید و عاقبت پیر به استقبال مرگ گشود. او یک بار رو به مخاطبانش اعتراف کرده بود که "نه مطلقاً از مرگ نمی ترسم، خیلی با آن آشنا هستم، یک بار هم مرده ام، ۱۷ سال پیش آنقدر سخت که دندانهای جلویم را با پیچ گوشتی شکستند تا تنفس مصنوعی بدهند. تجربه عجیبی بود اما دوس دارم سالم بمیرم یک هو یا به قول خودمان یک دفعه بمیرم". در کتاب سنگ قبر نوشته پوریا تابان که حاصل گفتگوی وی با ۱۵۶ هنرمند سینما و تئاتر و تلویزیون ایران است و درباره مرگ صحبت شده است محمد علی اینانلو پنجم دی ماه ۱۳۸۶ این مطالب را عنوان کرد و گفته بود که هنوز به متن سنگ قبرم فکر نکرده ام ولی شاید بخواهم که روی آن شعر زیبای سهراب نوشته شود "به سراغ من اگر می آید نرم و آهسته بیایید مبادا که ترک بردارد چینی نازک تنهایی من".

هری رمان برف های کلیمانجاروی همینگوی که از بیماری قانقاریا رنج می برد و در یک کمپ شکار روز و شب انتظار مرگ را میکشید، قبل از پایان داستان تصویری ناب میدهد. هری خواب می بیند که با یک هواپیمای نجات برای دیدن قله پر از برف کلیمانجارو رفته است (عالی، بالا و خورشید به طرز غیر قابل باوری سفید) و امیدوارم اینانلو با همین تصویر به معبودش رسیده باشد. به قول دکتر

خانلری:

لحظه ای چند بر این لوح کبود نقطه ای بود و سپس هیچ نبود

خسروی: آقای جهانشاهی، کمی هم از جهان بینی اینانلو فاصله بگیریم. برسیم به چالشی که اینانلو با بیابانهای کرمان آغاز کرد. اصولاً چه اتفاقی افتاد که فکر به ثبت رسانیدن گندم بریان در کرمان به عنوان گرم ترین جای جهان در ذهن پیر کهنه کار طبیعت جرقه زد؟ اولین آشنایی شما با اینانلو به همین موضوع بر می گشت؟ لطفاً کمی در مورد این موضوع صحبت کنید.

جهانشاهی: آشنایی من با اینانلو بر می گردد به حدود ۱۰ سال پیش. روزهایی که با تصویب سند ملی اکوتوریسم ایران، بحث راه اندازی آن در ایران رسمیت یافته بود. من در استان کمیته طبیعت گردی را که متشکل از میراث، محیط زیست، منابع طبیعی و تعدادی از صاحب نظران بود راه اندازی کردم و کارهای مان در این حوزه مهم آغاز شد. مهم از این جهت که از گردشگری پایدار صحبت بود. اطلاع رسانی، شناسایی مناطق و ظرفیت های اکوتوریسم استان، فرهنگ سازی و تقویت حرکت های مردمی در این جهت و آموزش. این بخش آخر بهانه ای بود تا من برای بهره گیری از توان موسسه آموزشی طبیعت گردی با اینانلو ابتدا تلفنی و بعد در تهران دیدارهایی داشته باشم.

مذاکرانی هم در رابطه با تهیه فیلم مستند از طبیعت استان کرمان و از چند ماه بعد استارت کار فیلم طبیعت منحصر به فرد استان زده شد و اینانلو برای اولین مرتبه به شکل جدی تصویری متفاوت از جغرافیای کرمان را دید. آن سال ها منابع علمی کمتری نسبت به امروز تا این حد وجود داشت یا در دسترس بود. بیشتر نگاه و رفرنس های ما به مطالعاتی بود که پیش از این طی پروژه ۵ ساله دانشگاه تهران و مرکز تحقیقات علمی سوربن فرانسه با مدیریت مرحوم دکتر مستوفی انجام گرفته بود. یکی از مهم ترین پروژه های تحقیقاتی در بیابان های ایران که اساتید نامدار ایرانی و فرانسوی در آن حضور داشتند. یکی از این چهره ها دکتر کردوانی بود. آن روزها تکیه ما نیز بیشتر بر نظریات ایشان بود. گودترین نقطه، گرم ترین نقطه و مباحثی از جمله مکانی عاری از حیات و... باید به این نکته اشاره کرد تا سال های ۸۵ و ۸۶ سفرهای علمی و مطالعاتی در عمق لوت در حد کم و شاید صفر بود و اکثریت قریب به اتفاق برنامه هادر حاشیه لوت انجام گرفته بود. مگر چند سفر هوایی. ما نیز بر همین مبنای گندم بریان را با استناد به همان اندک منابع، گرم تر از العزیزیه لیبی که از ۱۹۲۲ رکورد دار گرم ترین نقطه جهان بود می خواندیم و آن شد که آن فیلم ها و برنامه های تلویزیونی و... و البته اینانلو به خوبی این موضوع را به توان تبلیغاتی موثر خود گره زد و برای اولین مرتبه نگاه افکار عمومی به سمت لوت جدی تر شد.

خسروی: برخی این ادعا را مطرح می کنند که گرمترین جای جهان چند کیلومتر بعد از گندم بریان و در دل کویر لوت قرار دارد و تیم شما و اینانلو نتوانسته است به آن منطقه برسد. آیا این ادعا صحت دارد و گرمترین جای جهان از تیررس شما به دور مانده است؟

جهانشاهی: تلاش ما در آن سال ها بیشتر با محوریت و پایه تبلیغاتی انجام می شد نه مطالعات علمی. یعنی ما برای کار علمی نمی رفتیم. هر چند در حین ساخت برنامه ها مواردی هم پیش می آمد. مثلاً در شهر یور ۸۶ طی سفرهایی که به گندم بریان انجام می گرفت من به گونه ای حشره بر خوردم که همان "مانتودا" بی است که اکنون در حال بررسی و تکمیل اطلاعات است. آن حشره بعد از تصویر برداری تحویل اینانلو شد و قرار بود آقای مقدم تصویر بردار ایشان تصاویر دقیق تری از آن تهیه کند که متأسفانه در حین تمیز کردن اتاق گروه در هتل جهانگردی کرمان ناگهان خبر از مفقود شدن آن آمد. البته خوشبختانه در سفرهای تخصصی تر گروه های دیگر بعد ها این حشره شناسایی شد. بله ما یعنی تیمی که با اینانلو داشتیم به آن نقطه اصلی که حدود ۲۰۰

پشت آن چهره به شدت مردانه و گاه سخت آن مرد مردی دیگر بود که هرگز از عاطفه و حس غنایی تهی نبوده او چون طبیعت سیر تکاملی خود را طی کرد

